

## اولین پیش‌همایش «عرفان اهل‌بیتی<sup>علیهم‌السلام</sup> یا عرفان اهل‌بیت<sup>علیهم‌السلام</sup>؟»

حجت‌الاسلام رودگر: بسم الله الرحمن الرحيم. ضمن سلام و خوشامدگویی و عرض تسلیت و تعزیت به مناسبت شهادت امام صادق<sup>علیه‌السلام</sup>، امیدواریم همواره از عنایات و معارف آفاقی اهل‌بیت<sup>علیهم‌السلام</sup> بهره‌کافی و لازم را ببریم.

تبیین و ضرورت عرفان اهل‌بیتی و ماهیت عرفان و حیانی در دوره جدیدی که قرار داریم، بیش از هر زمانی مهم، سودمند و تأثیرگذار خواهد بود؛ به عبارتی جامعه اسلامی به‌خصوص اسلام شیعی به عرفان اهل‌بیتی بیش از پیش نیازمند است. طرح عرفان اهل‌بیتی به معنای نفی عرفان مصطلح موجود که خود تراش عظیم و قویم و غنیم اسلامی و شیعی است، نخواهد بود و یک نوع مواجهه سلبی با عرفان مصطلح موجود نیست، بلکه خود از اصالت و استقلال خاصی برخوردار خواهد بود و در عین حال تبیین‌هایی که عارفان و عالمان ربانی در قرون متعدد، عرفان اسلامی را شکل دادند، به کمک ما در تبیین عرفان اهل‌بیتی خواهد آمد؛ اگرچه بخش عظیمی از عرفان مصطلح موجود، خود، سباق و سیاق و رنک و رایحه و حیانی و قرآنی و حدیثی و نیایشی دارد. گروه عرفان اسلامی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی که این جلسه را با مساعدت دانشکده عرفان دانشگاه ادیان و مذاهب برگزار می‌کند، در واقع به دنبال برگزاری همایشی تحت عنوان «عرفان اهل‌بیتی، ماهیت و ضرورت» است که مقدمات و گام‌های نسبتاً خوبی نیز تا کنون برداشته شده

است. همایش قرار بود در اسفندماه ۹۹ برگزار شود؛ ولی به دلیل شرایط کرونا به وقتی دیگر موکول گردید. در این خلال جلسات، نشست‌ها و مصاحبه‌های علمی و حتی کرسی نظریه‌پردازی برگزار شد. در این میان با بزرگان و مراجع و صاحب‌نظران مطرح نیز دیدار و گفت‌وگو شد؛ همچنین پیش همایش‌هایی در فضای مجازی ترتیب دادیم. در ادامه از صبحت‌ها و نکات استادان و عزیزان استفاده می‌کنیم:

### حجت‌الاسلام دکتر فرهودی

بسم الله الرحمن الرحيم. سلام و تشکر از دوستان بابت پیگیری امر مبارک و ان‌شاءالله تلاش همه عزیزان به بار بنشیند. مستحضرید که عرفان اهل‌بیتی به نوعی حلقه مفقوده دنیای امروز ماست که همه در پی آن‌اند و می‌خواهند آن را دریابند. ما این مجموعه را به صورت سامان‌مند و کامل در اختیار نداریم. گزارشی را مقدمتاً در خصوص تلاش‌های دانشکده عرفان عرض می‌کنم: دانشکده عرفان از حدود شش سال پیش بحث عرفان اهل‌بیتی را درخصوص جمع‌بندی رساله‌های دکتری مطرح کرد و به دنبال آن، رساله‌های فراوانی در این خصوص از منظر ائمه نوشته شده است.

اگرچه توفیقاتی در این خصوص به دست آمده، واقع این است که همچنان در ابتدای راهیم و هنوز سامان خاصی را در این باره ارائه نداده‌ایم. کارهای فردی و جزئی انجام شده است؛ اما ساختاری از منظر عرفان اهل‌بیتی ایجاد نشده است. نکته بعد اینکه در روایات ما از عرفان و عارف زیاد یاد شده است؛ حتی تقسیماتی در حوزه عرفان داریم که از روایات ائمه و عرفان‌الله و عرفان معقول اقتباس شده؛ اما سخن بر سر ساختاری است که مجموعه در پی آن است. به تعبیر آیت‌الله جوادی آملی این کار یک کار حدود هشت قرنی است که باید نسل به نسل جمع شده، کارها کنار هم قرار گیرند تا عرفان اهل‌بیتی به سامان برسد؛ لذا فضای عرفانی قبل از انقلاب چندان پربار نبود و اکنون به برکت انقلاب در حال انجام



است؛ اما واقع قضیه اینجاست که این مقوله افرادی را می‌طلبد که تسلط لازم و کافی بر مسائل عرفانی و روایات داشته باشند و بتوانند اینها را جمع‌سالمی ایجاد کنند.

رساله‌هایی در این حوزه در دانشکده مذکور نوشته و بررسی شده است. عناوین برخی از آنها عبارت‌اند از: ارزیابی توحید عرفانی بر اساس توحید در صحیفه سجادیه؛ ارزیابی زهد و تصوف تا قرن چهارم بر اساس روایات معصومین؛ اعتبارسنجی روایات تفسیری عرفانی منسوب به امام صادق<sup>(ع)</sup>؛ امام حسین<sup>(ع)</sup> و قیام عاشورا در آثار عرفانی؛ انسان‌شناسی عرفانی در تعلیمات امام علی<sup>(ع)</sup>؛ انسان‌شناسی عرفانی در مآثورات امام رضا، امام جواد، امام هادی و امام عسکری و امام مهدی<sup>(ع)</sup>؛ انسان‌شناسی عرفانی در مآثورات امام سجاده<sup>(ع)</sup>؛ اهمیت و کارکرد ذکر از منظر ائمه<sup>(ع)</sup>؛ آموزه‌های سلوکی از منظر امام سجاده<sup>(ع)</sup>؛ بعد عرفانی پیشوایان معصوم با تأکید بر اصحاب سرّ؛ تأویل در روایات با تأکید بر روایات صادقین<sup>(ع)</sup>.

موضوع بحث بنده درخصوص تفاوت عرفان اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> و عرفان اهل‌بیتی است. همان‌طور که مستحضرید، عرفان اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> درحقیقت در ساحت وجودی خود معصومان بارور می‌شود؛ سفرها، سیرورت‌ها و تجلیات در جان خود امام معصوم وجدان می‌شود و به نحو حضور است. با توجه به سعه وجودی امام معصوم و قدرتی که امام معصوم در کشف تام و سلوک تام دارد و دامنه وجودی که اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> در باب مظهریت اسما دارند، طبعاً این مقام برای کسی دست‌یافتنی نیست. به تعبیری اگر می‌خواهیم از عرفان اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> بحث کنیم، توجه داشته باشیم در پی آن نیستیم؛ چراکه عرفان اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> درحقیقت عنقایی است که به شکار کسی در نمی‌آید جز معصومان و درواقع در یک موقعیت حضوری خود اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> است؛ لذا عرفان اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> در ساحت‌های وجودی خود معصوم وجود دارد و به همین دلیل نمی‌توانیم مدعی باشیم در عالم اسلام می‌توانیم به آن عرفان برسیم؛ چون کاملاً از دستمان خارج است. عرفان اهل‌بیتی را این

گونه می‌توانیم تصور کنیم که به آن دسته بیاناتی گفته می‌شود که در حوزه حقایق هستی‌ای است که خود اهل بیت علیهم‌السلام بیان کردند؛ منتها ما در حوزه عرفان اهل بیتی با جنبه‌هایی از بیانات حضرات روبه‌رویم که به صورت علم حصولی درآورده‌اند و سخن بر سر همین هست که چگونه می‌شود بیانات معصومان را در ساختاری درآورد و به صورت عرفان اهل بیتی تبیین کرد؛ به تعبیری عرفانی است که انسان با فهم عرفانی در جهت استنباط مقاصد و مرادات اهل بیت علیهم‌السلام در قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام به دنبال آن است و می‌خواهد در آن اجتهاد و استنباط کند.

اما چند مسئله در حوزه عرفان اهل بیتی وجود دارد که به نظر می‌رسد مناسب است به آنها پردازیم. آیا وقتی از عرفان اهل بیتی صحبت می‌کنیم، موضوعی همانند فقه است؛ به این معنا که همان‌طور که در فقه می‌توانیم با یک فهم عرفی در مواجهه با روایات معصومان همراه قواعد اصولی را استنباط کنیم، در عرفان نیز همین‌گونه است؟ آیا کسی که فهمی از منازل سلوکی و حقایق شهودی ندارد، می‌تواند مقاصد اتمه اطهار را دریافت کند؟ در حوزه فقه در صد سال پیش هیچ‌کسی در شبیه‌سازی سخنی را مطرح نمی‌کرد؛ یعنی هیچ‌یک از فقهای ما برایشان در این مورد مسئله‌ای نبود به این دلیل که نسبت به این مسائل علم و آگاهی نداشتند و به همین طبعاً دنبال مسائلی می‌رفتند که با آن درگیر بودند. سؤال اینجاست که وقتی با بیانات معصومان و ازجمله بیانات عرفانی آنها مواجه می‌شویم، آیا می‌توانیم بگوییم کسی که منازل سلوکی و شهود را طی نکرده باشد، می‌تواند از آن استنباط و اجتهاد داشته باشد یا خیر؟ آیا میت‌واند ساختاری را استخراج کند یا خیر؟

بنده سؤال اول را با سؤال دوم تکمیل می‌کنم که معیار اهل بیت علیهم‌السلام در درک معارف چیست؟ آیا اهل بیت علیهم‌السلام سلوک و شهود را معیار درک معارف می‌دانند یا فقط عقل را یا اینکه در کنار سلوک و شهود، عقل را هم توأمان معیار می‌دانند. فرض کنید کسی در دانشگاه‌های خارج از کشور وقتی که به احکام فقهی مسلط می‌شود و علم اصول و فقه را

فرامی‌گیرد، اگر همین بحث شبیه‌سازی به او سپرده شود، می‌تواند با قدرت استنباط نتیجه بگیرد که دارای فلان حکم فقهی است. فارغ از آن، در حوزه فقه اجازه می‌دهیم با توجه به تسلط به اصول و قواعد فقهی می‌تواند با بیانات معصومان این را انجام بدهد؛ همچنان که کسانی را داریم که در این خصوص - غیر مسلمانان - قواعدی را مطرح کرده و بر اساس آن استنباطات و اجتهادهایی داشته‌اند. سؤال این است که آیا در عرفان نیز می‌توانیم همین بحث را مطرح کنیم؟ ای می‌توانیم بگوییم در حوزه عرفان کسی می‌تواند درک شهودی نداشته باشد یا از عقل غیر مشهود بهره‌مند باشد، اما بتواند به این برسد یا خیر؟ این سؤال جدی است. ما در عرفان اهل‌بیت علیهم‌السلام با گزاره‌های عرفانی اهل‌بیت علیهم‌السلام روبه‌رویم. این موضوع جدی است و مثل علم فقه یا دیگر علوم اسلامی نیست. علوم عرفانی ما تا برای شخص مقابل دغدغه نباشد، امکان فهم معانی برایش میسر نخواهد بود. این سؤالی است که وجود دارد و باید به آن پاسخ داد. عرض بنده به این دلیل است که ما دو مشکل دیگر نیز داریم: یکی اینکه ما واقعاً در حوزه فقه می‌گوییم گاهی اوقات کسی که در حال استنباط است، گاهی به خطا و گاهی هم به صواب می‌رود؛ اما در این استنباطات به دلیل اجتهاد کسی که می‌خواهد انجام دهد، بحث اینکه نمی‌خواهد به خطا برود و اینکه در ظهورگیری چقدر می‌توانیم مطمئن باشیم. یکی از مباحثی که استادان و بزرگانمان مطرح می‌کنند، این است که باید از آیات و روایات ظهورگیری کنیم. سؤال این است که چه ملاک، مناطی و معیارهایی برای ظهورگیری وجود دارد؟ به این بحث نیز باید توجه داشت.

سؤال بعدی مطروحه در این حوزه آن است که چه رابطه‌ای میان عرفان اهل‌بیتی با عرفان اسلامی موجود ما هست؟ آیا قرار است عرفان مستقلی به پا کنیم فراتر از عرفان اسلامی یا خیر. این کلمه خیر در ادامه سؤالاتی قرار دارد که واقعاً چه کاری می‌خواهیم انجام دهیم؟ می‌خواهیم مؤیدهایی بیاوریم که در طول تاریخ، قبل از سید حیدر و بعد از آن تلاش کرده‌اند مؤیدهایی از اهل‌بیت علیهم‌السلام بیاورند یا اگر قرار باشد این عرفان اهل‌بیتی

تأسیسی باشد، تا چه حد می‌توانند همپوشانی داشته باشند؟ با توجه به اینکه عرفان اسلامی تکیه بر قرآن و سنت دارد، چطور می‌شود این تعارض را جمع کرد. به همین جهت است که برخی بزرگان ما در قبال جریان عرفان اهل بیته معتقدند با این نوع مسائل و مشکلاتی که روبه‌رویم باید مواظب باشیم آنچه را الان داریم، از دست ندهیم. به تعبیری بالاخره این نسبت باید مشخص شود. بله در حوزه عرفان عملی کارهایی انجام شده است، مانند رساله **الولایه** علامه؛ اما این پرسش همچنان وجود دارد که رابطه عرفان اهل بیته با عرفان نظری چگونه است؟

مشکل دیگری که داریم و باید در حوزه عرفان اهل بیته حل شود، این است که در عرفان موجود، علی‌رغم تمامی تلاش‌ها رگه‌هایی از روایات اهل بیت علیهم‌السلام دیده می‌شود که سعی کرده‌اند تا حدودی مرادفات اهل بیت علیهم‌السلام را تبیین کنند؛ ولی ما با فراوامی آنها روبه‌رو نیستیم؛ یعنی به صورت گسترده بیانات اهل بیت علیهم‌السلام را در بیانات عرفای خودمان نداریم. مشکل اصلی ما در حوزه عرفان اهل بیته تشخیص استنباط و خطانرفتن در استنباطات و یافتن معیار در خطانرفتن است؟ نکته دوم اینکه اگر معیار اهل بیت علیهم‌السلام در درک معارف در سلوک و شهود و عقل باشد، چقدر می‌توانیم به آن دست یابیم و اینکه چه معیاری در سنجش درستی برداشتمان داشته باشیم. لذا فکر می‌کنم همین سؤالات است که به تعبیر آیت‌الله جوادی آملی بنیان‌گذاری اهل بیت علیهم‌السلام یک کار چند قرنی است.

### حجت‌الاسلام دکتر فنایی اشکوری

بسم الله الرحمن الرحيم. موضوع بحث بنده، رویکرد مقام معظم رهبری به عرفان اسلامی است. این بحث را به عنوان یک بحث مصداقی برای موضوع عرفان اهل بیته مطرح می‌کنم. این که یکی از مصادیق عرفان اهل بیته در اندیشه و شخصیت حضرت آیت‌الله خامنه‌ای می‌تواند به شناخت بهتر عرفان اهل بیت علیهم‌السلام یا عرفان شیعی کمک کند.



بحث بنده شاید بیشتر برای مخاطب عام در نظر گرفته شده تا یک بحث خیلی تخصصی و غرض این است که خطوط کلی تفکر ایشان و رویکردشان توضیح داده شود. بنده به اختصار نظر ایشان را در باب عرفان، عرفان نظری، عرفان عملی، فرقه‌های صوفی، عرفان شاعرانه و سلوک عرفانی بر اساس آثار و بیاناتشان بیان می‌کنم. تلقی ایشان در باب عرفان این است که عرفان اصیل اسلامی همان دین است، منتها ناظر به بعد دقیق و لطیف و عمیق و باطنی. ما با مکتب دیگری سروکار نداریم و با اصول و آموزه‌هایی غیر از دین و کتاب و سنت در عرفان راستین مواجه نیستیم. خطوط کلی اعتقادی این عرفان همان اعتقادات اسلامی است که ایشان در کتاب **طرح کلی اندیشه اسلامی** به زیبایی مطرح کرده‌اند. محور این عقیده توحید است؛ به عبارتی توحیدمحوری اساس این عرفان است. توحید ابعاد مختلفی دارد: معرفتی، عاطفی و عملی که بعد معرفتی تولید همان است که در قرآن و سنت و شناخت خداوند و اسما و صفاتش مطرح شده و در آثار و اندیشه‌های متکلمان و حکما و مفسران اسلامی طرح شده است. بعد عاطفی ناظر است به اینکه انسان عارف و مؤمن به خدا عشق می‌ورزد و خوف و خشیت می‌ورزد و به او توکل دارد و تسلیم در برابر او و راضی به رضای اوست و آنچه به عاطفه و احوال قلبی مربوط می‌شود و توحید در ساحت عمل آنجاست که به رفتار و زندگی و بندگی مربوط می‌شود که شریعت و فقه متکفل بیان اوست. لذا توحید تنها یک اعتقاد کلامی، الهیاتی و فلسفی نیست. با همه وجود انسان و ابعاد اصلی وجود انسان یعنی ابعاد معرفتی، عاطفی و عملی او سروکار داشته، همه امور را تحت الشعاع و تحت تأثیر قرار می‌دهد.

توحید لوازم اجتماعی دارد و ایشان در این زمینه گفتاری دارد «روح توحید، نفی عبودیت غیر خداست». از دل توحید مبارزه با طاغوت را استنباط می‌کنند. بعثت و نبوت را نیز در همین راستا توضیح می‌دهند. وقتی پیامبری مبعوث می‌شود، یک انقلاب و دگرگونی در او روی می‌دهد که او را شایسته رسالت می‌کند و او منشأ یک تحول و دگرگونی در

جامعه و محیط اطرافش که پیروان او را تشکیل می دهند، می شود. در بعثت هم این دو عنصر اساسی است؛ یعنی بندگی و عبودیت خداوند و اقامه قسط که بعد اجتماعی و انسانی و تمدن سازی بعثت است و همه اینها رنگ و بو و عطر و طعم معنوی دارند. آنجایی که از دگرگونی اجتماعی سخن می رود، هر نوع دگرگونی اجتماعی نیست، بلکه بر پایه توحید و خداپرستی است و امامت نیز استمرار همین رسالت است و امام هم عهده دار هدایت معنوی و هم رهبری اجتماعی است و امامی نداریم که جزو وظایف اصلی خود را تلاش برای ایجاد عدالت در جامعه قرار نداده باشد. بنابراین چارچوب کلی اعتقادی و نظری همان چارچوب اعتقادات دینی با تلقی عمیق تر و گسترده تر و تأکید و تصریح به این نقطه که اصول اعتقادی استلزامات عملی فردی و جمعی دارند و فقط یک دسته باور در ذهن یا دل نیستند؛ چراکه سعادت و رستگاری انسان وابسته به اینهاست و غایت دین نیز همین است. ایشان در برخی بیاناتشان عرفان نظری مصطلح به عنوان حوزه ای بسیار مناسب و بجا برای تفکر و اندیشیدن دانستند و مخالفتی با این قضیه ندارند و مشوق اند؛ اما تأکید دارند که صرف پرداختن به عرفان نظری کسی را با طعم عرفان آشنا نمی کند و او به عرفان راه نمی یابد و حقیقت عرفان در عرفان نظری نیست. حقیقت عرفان در تحولی است که در شخصیت انسان رخ می دهد و این تحول با سلوک و تربیت عرفانی حاصل می شود؛ حتی با خواندن و اشتغال به عرفان عملی سنتی و رایج هم حاصل نمی شود، بلکه با سلوک و تربیت شدن که البته آنها می توانند به عنوان مقدمه کمک کنند.

در همین جا مناسب است به دیدگاه ایشان در خصوص فرقه های صوفی نیز اشاره داشته باشیم. مجموع اینها نگاه کلی ایشان را به عرفان روشن می کند. در مواردی ایشان تصریح فرمودند در باب فرقه های صوفی که الان در ایران وجود دارند. برخی از اینها فرقه ها از عقاید و رفتارهایی پیروی می کنند که چندان تناسبی با آموزه های اسلامی ندارد؛ یعنی بسیاری از این فرقه ها دچار نوعی انحراف در اعتقادات یا در رفتارند و عرفان آنها در واقع نوعی راه و



مسلک است که گاهی آنها را از مسیر اصلی اسلام دور می‌کند؛ به خصوص فاصله‌ای که با فقاہت و مرجعیت پیدا می‌کنند و این باعث می‌شود ما نتوانیم این نوع تصوف را تأیید کنیم. اما با این حال ایشان نسبت به طریقت‌های صوفیانه‌ای که در جهان اسلام وجود دارد، نگاه مثبتی دارند. این طریقت‌های تصوف در جهان اسلام سه ویژگی مثبت دارند: اول، نگاه معنوی است که اینها به دین دارند که خود این یک مزیت قابل توجه است در قبال سایر فرق؛ دوم، محبت به اهل‌بیت (علیهم‌السلام) است و جایگاه رفیعی برای آنها قایل‌اند؛ سوم، در برابر جریان‌های افراطی و خشونت‌گرا و تکفیری قرار دارند و با اینها زاویه دارند؛ لذا مجموع اینها موجب می‌شود با اینها نزدیک باشیم و نگاه مثبتی به جریان‌های طریقت‌های صوفیانه در جهان اسلام داشته باشیم. اما مشرب عرفانی که ایشان بر آن تأکید دارند، همانی است که برگرفته از آموزه‌های دین و معصومان و اهل‌بیت (علیهم‌السلام) است، چه آنچه در کلمات اهل‌بیت (علیهم‌السلام) و آیات، روایات، ادعیه و... و چه آنچه از مطالعه رفتار و سیره آنها به دست می‌آوریم. در واقع الگوهای برتر عرفان، معصومان‌اند. بر این اساس هر جریانی که به این الگوها نزدیک‌تر باشد، به عرفان اهل‌بیت (علیهم‌السلام) و مطلوب نزدیک‌تر است؛ برای نمونه ایشان به مکتب سلوکی که به مکتب نجف معروف است، عنایت دارند و شخصیت‌های این مکتب را همیشه در سخنانشان تکریم می‌کنند. مکتبی که چهره شاخصی چون مرحوم ملاحسینقلی همدانی، مرحوم کشمیری، مرحوم قاضی تا به علامه طباطبایی برسد. بسیار به شخصیت‌های مکتب نجف در امر سیر و سلوک توجه داشته، دیگران را هم به آموختن از بزرگان این مکتب توصیه می‌کنند.

این را نیز عرض کنم که ایشان به عرفان شاعرانه ایرانی مانند مولوی و حافظ نگاه ویژه دارند و چند جا گفته‌اند که وقتی از ایشان نظرشان را در باب **مثنوی** پرسیدند، ایشان همان مقدمه **مثنوی** را بیان کردند که **مثنوی** اصل اصل دین است و می‌فرمایند که این را به شهید مطهری گفتم و ایشان هم تأیید و موافقت کردند. البته این به معنای آن نیست که تمام

جزئیاتی که در این فرهنگ وجود داشته، بی‌کم‌وکاست می‌پذیرند. این جریان و رویکرد را قبول دارند و نگاه مثبتی به حافظ داشته و غزل‌های او را تفسیر عرفانی می‌کنند و علاقه‌مندی ایشان به شعر و شاعری و ادبیات نیز از همین جاست؛ یعنی در آن حیطه ایشان عناصر معنوی شعر و شاعری و ادب و هنر است که برای ایشان مجذوب می‌باشد. در واقع معرفت‌شناسی و روش میل و فهم حقایق عرفانی آن‌طور که از گفته‌ها و نوشته‌هایشان به دست می‌آید هم به روش عقلی و هم نقلی و هم شهودی معتقدند؛ یعنی تحلیل عقلی را در مباحث ایشان با دقت و ظرافت می‌بینیم. استفاده از آیات و روایات و تجزیه و تحلیل و تفسیر اینها را می‌بینیم و فراتر از این انسان بصیرتی را در ایشان می‌بیند که فراتر از عقل‌ورزی فلسفی است و این بصیرت خودش مرتبه‌ای از شهود است؛ یعنی در بحث کشف معنوی که همه می‌دانیم اقسام و مراتب دارد که یکی از آنها با قوه قدسیه صورت می‌گیرد. فهم عقلانی هم می‌تواند نوعی معرفت عرفانی باشد؛ آنجایی که با عنایت الهی و هدایت الهی انسان حقیقتی را می‌یابد؛ حتی اگر شهود به معنای مصطلح نباشد، اما عقل هدایت‌یافته از سوی خداوند است که بسیاری از نکاتی که حکما مانند علامه و ملاصدرا در مباحث فلسفی مطرح می‌کنند و می‌گویند که خداوند این را به من عنایت کرد، از همین سنخ است و بحث حصولی است؛ اما عرفانی است به این معنا که با هدایت و عنایت و الهام الهی بوده است؛ لذا عقل وقتی به سمت معنویت حرکت می‌کند، ظرافت خاصی می‌یابد و گام در وادی‌ای می‌گذارد که عقل منقطع از ارتباط با عالم قدس آن نورانیت را ندارد و این خود یکی از مواردی است که گاهی از آن به عقل منور تعبیر می‌کنند.

یکی دیگر از جنبه‌های برجسته در رویکرد ایشان توجه به بعد اجتماعی معنویت و عرفان است و این خیلی برجسته است و کمتر کسی در این حد به بعد اجتماعی معنویت و عرفان توجه داشته باشد که توحید و نبوت و امامت و غیبت را به آرمان‌های اجتماعی مرتبط می‌کنند و این یکی از ارکان اسلام‌شناسی ایشان به طور کلی و نگاه عرفانی‌شان است؛ یعنی

عرفان غربی انزواگرا را عرفان مطلوب نمی دانند. گرچه به بسیاری از عرفان اهل سلوک ارادت می ورزند، این خلأ و ضعف را در رویکرد آنها می بینند و لذا بزرگان به بعد اجتماعی عرفان کمتر توجه کردند.

۱۴۷



اولین پیش همایش «عرفان اهل بیته یا عرفان اهل بیت؟»

یکی از دغدغه‌های ایشان ترسیم جامعه اسلامی است که باید بر اساس آموزه‌های معنوی شکل گرفته باشد و بسیاری از ویژگی‌های این جامعه را ایشان در آثارشان بیان کردند که مهم‌ترین آنها عدالت اجتماعی است و رشد معرفتی انسان‌ها و بسط محبت و خدمت و همبستگی میان انسان‌ها و فراهم شدن زمینه برای سعادت فردی و جمعی بشر. به طور کلی در این سیستم فکری، سلوک معنوی از موفقیت اجتماعی جدا نیست و جامعه مطلوب جامعه‌ای است که انسان‌ها هم به لحاظ فردی به تعالی رسیده باشند و هم جامعه به رشد بالایی معنوی و مادی و رفاه انسانی به خصوص عدالت رسیده باشند.

نکته قابل ذکر دیگر این است که مصداق مطالب فوق را در وجود و شخصیت ایشان می بینیم؛ یعنی هم معرفت و بصیرت و هم سلوک و زهد و عبادت و عدم دل‌بستگی به دنیا و عشق به معبود و هم فعالیت اجتماعی مبارزه با ظلم و ستم و طاغوت و مبارزه برای استقرار عدالت در سایه دین و معنویت. اینها چیزهایی است که کل زندگی‌شان را در این مسیر صرف کردند. ایشان از اوان جوانی هم در مسیر علم بودند و تهذیب و مبارزه و این سه در زندگی ایشان از هم جدا نیست و اینها در کتابی از ایشان آمده با عنوان **خون دلی که لعل شده**. از همان نوجوانی در این مسیر قرار داشتند و این سه رکن با هم در وجودشان رشد کرده است. در همان بحبوحه جوانی ایشان به بصیرت معنوی رسیده بودند و آنچه سند این مدعاست، در بیاناتشان و خاطراتشان آمده که وقتی توسط ساواک دستگیر می شدند، به آنها می گفتند که من از مرگ هراسی ندارم و هر کاری می خواهید انجام دهید. این از مرگ نترسیدن از کجا برای انسان ساطع می شود غیر از اینکه طعم بندگی و مجاهدت و بصیرت چشیده باشد. ایشان فقط نظریه پرداز در خصوص معنویت و عرفان نیست، بلکه خودشان

هم در این مسیر و این طریق، سیر و سلوک کرده‌اند.

## حجت‌الاسلام نوروزی

بسم الله الرحمن الرحيم. یک مقدمه ضروری عرض می‌کنم در خصوص شکل‌گیری عرفان اسلامی و آن گذر از عرفان اسلامی موجود به عرفان اهل بیت (علیهم‌السلام) است. بررسی عرفان اسلامی هم در بعد عملی و هم نظری و نحوه شکل‌گیری و ادوار تاریخی آن برای تولید یا دست‌یابی به عرفان اهل بیت (علیهم‌السلام) ضروری است. عرفان اسلامی طبق آنچه در کتاب‌های تاریخی عرفان آمده، تقریباً از اواسط قرن دوم با عده‌ای عباد و ذهاد و اشخاصی که به معنویت توجه داشتند و بعدها به صوفیه معروف شدند و امروزه تحت عنوان عرفان اسلامی یا تصوف اسلامی در داخل و خارج کشور مشغول‌اند و دوره عصر طلایی ۲۰۰ ساله در عرفان اسلامی که مجموعه‌ای از اقوال، افعال و احوالی از عرفای فراوانی در مناطق مختلف اسلامی شکل گرفت. تقریباً تا اواسط قرن چهارم از این مشایخ به وفور یاد می‌کنند و کلماتی به صورت پراکنده از اینها باقی مانده بود تا اینکه تقریباً اواسط قرن چهارم به دلیل‌هایی که یکی هم شاید برخی ناپختگی از طرف خود مشایخ عرفان بود، عرفان افول می‌یابد و عرفان اسلامی حدود صد سال در دوران فترت فرو می‌رود و آنچه ما در این دوره اول داشتیم، علم نیست و عرفان اسلامی تنها به عنوان طبقه‌ای از افرادی که دنبال معنویت بودند و تلاش‌های معنوی و باطنی‌گری و به عنوان فرقه دینی و فرقه اجتماعی و نه هنوز گروه علمی در عالم اسلام مطرح بودند. تا اینکه عده‌ای در اواسط قرن چهارم به بعد به فکر افتادند که میراث اولیه در حال فراموشی است و نیاز است که همه میراث را جمع‌آوری و تبویب کنیم و به صورت عرفان اسلامی هم در بعد عملی و هم نظری ارائه کنیم. شخصیت‌های بزرگی که کتاب‌های دایرةالمعارف به فاصله بسیار کم مثلاً صد سال، چندین کتاب‌قطر در باره میراث دو‌یست‌ساله از مشایخ داشتند، با دسته‌بندی‌ها و



افزوده‌هایی از متولیان تولید عرفان اسلامی، شخصیت‌هایی مانند ابوطالب مکی، سرباج طوسی، سلمی، خواجه عبدالله انصاری و این دوره دومی بود که در عرفان اسلامی شکل گرفت و تقریباً اواخر این دوره می‌توانیم بگوییم علم عرفان عملی شکل گرفته بود و البته خبری از عرفان نظری به آن صورت نبود و تنها پراکنده‌هایی از اقوال و تک‌نگاره‌هایی درباره آن بود. عرفان عملی با تلاش صدساله عرفای نام‌برده و کتاب‌های مذکور شکل گرفت. دوره سوم هم عرفان اسلامی طی کند. از این عری به بعد از قرن هفتم اینکه تحلیل‌هایی عمیق‌تر از آنچه در عرفان دو دوره قبلی بود و نگاه بیرونی و مبناشناسی مباحث سلوکی و نظری، نگاه‌هایی مثل انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی، دین‌شناسی، هستی‌شناسی به عرفان و معنویت. افزوده‌های دیگری به این دوره اضافه شد؛ مثل مباحث **اسفار اربعه**، لطایف سبعة، سلوک اسمایی، مباحث تحلیل‌های عمیق از مراتب نهایی کمال و مقامات انسان‌های کامل و این جمله که مربوط به دوره شکوفایی عرفان در دوره سوم. این مقدمه به این دلیل عرض شد که در عرفان اهل‌بیت (علیهم‌السلام) و اهل‌بیتی ما هنوز در دوره اول عرفان اهل‌بیت (علیهم‌السلام) هستیم و هنوز دوره دومی را برای عرفان اهل‌بیت (علیهم‌السلام) قدم برنداشته‌ایم. یک دوره ۲۵۰ ساله‌ای از مآثورات اهل‌بیت (علیهم‌السلام) داریم. اهل‌بیت (علیهم‌السلام) دوره‌ای را ارائه کردند که اگر بگوییم هنوز معارف بکر و دست‌نخورده‌اند، چندان ادعای بی‌جایی نکرده‌ایم؛ البته تلاش‌هایی از عرفای شیعه در این فاصله بوده و قدرناشناس نیستیم. مجموعه‌های ۲۵۰ ساله مانند **نهج البلاغه**، **صحیفه سجادیه**، **رساله الحقوق**، **مصباح الشریعه**، **اصول کافی** و **توحید صدوق**.

از این موارد گفته شده بی‌اطلاع نیستیم؛ اما اگر بگوییم این معارف هنوز بکرند و ما دوره دوم عرفان را که دوره تدوین و تبویب و دسته‌بندی و کار علمی است، هنوز انجام نشده است. البته قدم‌های کوتاه برداشته‌ایم. ما در قرن هفتم آثاری مانند **عدة الداعی** یا رساله ابن فهد حلی یا از فیض کاشانی **زاد السالک** و این گونه موارد مجموعه‌هایی است که فی

الجممله سعی شده است شرح هایی در احادیث و زیارات و ادعیه شکل گیرد؛ ولی هنوز در عرفان اهل بیت (علیهم السلام) در قدم اول هستیم؛ به این معنا که فقط یک دوره ۲۵۰ ساله داشته ایم که این معارف نهایتاً دسته بندی و جمع شده اند و لذا برای دستیابی منسجم به معارف اهل بیت (علیهم السلام) - موارد و آثاری که ذکر شد - قدم های کوتاه اند.

اینکه آیا لزومی دارد کسی که خودش اهل مکاشفه و مشاهده نیست، می تواند مدعی عرفان اهل بیته باشد، در در مقدمه عرض کردم که دوره دوم عرفان اسلامی که تقریباً علمیت یافت توسط اشخاصی بود که به هیچ وجه در سطح درجه اول دوره اول نبودند و عمدتاً خودشان اذعان داشتند که بزرگان دوره اول این مکاشفات و مشاهدات و احوال رویت های آنان - بزرگان دوره اول - بوده است و الان در حال مکتوب و تدوین و علمی کردن آن هستیم. اما در عرفان اهل بیته و قدم اول تولید علم به نظر می رسد ما اصطلاحات را از عرفان اهل بیت (علیهم السلام) جدا کنیم. به دنبال این بحث، مسائل و عواند عرفانی پیش می آید و می توان اخذ کرد. در بخش عرفان نظری قطعاً **نهج البلاغه** و برخی از این مجموعه ها برای عرفان نظری کافی است. در بخش عرفان عملی و سیر و سلوک و معنویت می توانیم مجموعه های ارزشمندی چون مناجات ها و صحیفه ها را که قبلاً اشاره شد، در سیر و سلوک و مراتب و مسائل دقیق عرضه کنند. در بخش اصطلاحات اهل بیت (علیهم السلام) نگرانی نداریم از این جهت که بخش عمده ای از اصطلاحات موجود در عرفان اسلامی برگرفته از خود کلمات اهل بیت اند که این را نه فقط ما شیعیان و حتی مستشرقان نیز تأکید دارند و حتی دفاع جانانه می کنند و حتی عرفا و اهل تصوف هم در لابلائی کتاب هایشان فراوان اشاره داشته اند که اولین کسی که بحث از منازل و مقامات داشته است، امام علی (علیه السلام) بوده اند؛ لذا در بعد اصطلاحات مشکلی نداریم.

نکته دیگر اینکه عرفان اهل بیت (علیهم السلام) شاید بدون نام ولی در تاروپود عرفان موجود به نوعی حضور دارد. گرچه به حالت ناب و شیعی و به تعبیر علامه طباطبائی اینها آب را از



سرچشمه نگرفتند و از پایین‌تر و گل‌آلود بوده است که این بحث دیگری است. به هر حال عرفان اهل‌بیت علیهم‌السلام به لحاظ محتوایی در تاروپود عرفان اسلامی تنیده شد است، البته نه آن چیزی که ما انتظار داریم، وگرنه ما دوره چهارمی هم در عرفان اسلامی داشته ایم که البته ما را اغنا نمی‌کند. از سیدحیدر آملی و حکمای صدرایی و اشکوری و دیگران و حتی امام راحل در بعد عرفان نظری همین کتاب‌های موجود مانند **فصوص و فتوحات** ابن عربی تدریس شد و در بعد عمل هم مجموعه داریم؛ ولی اینها ما را اغنا نمی‌کند که بگوییم عرفان اهل‌بیت علیهم‌السلام همین است؛ چراکه ما دنبال این هستیم که از مآثرات اهل‌بیت علیهم‌السلام عرفانی استخراج کنیم، تحت عنوان عرفان اهل‌بیت علیهم‌السلام. چنانچه فرصت داشتیم، برخی از مناجات‌هایی را که در کتب صوفیه و منتسب به اینهاست، عرض می‌کردم و دقیقاً برگرفته از مناجات و ادعیه و احادیث یکی از اهل‌بیت علیهم‌السلام است که ده‌ها مورد آورده‌ام؛ برای نمونه موردی از مناجات که در کتب اولیه تصوف نسبت داده شده به یحیی بن معاذ: «یا من ربانی فی الطریق بنعمه...» دقیقاً این عبارت این را می‌رساند که تغییر جزئی از ادعیه ابوحمزه و مناجات خمس عشر و عرفه و ده‌ها مورد از این دست است که دقیقاً روایتی است از اهل‌بیت علیهم‌السلام با تغییر جزئی. عمده اصطلاحاتی که می‌خواهیم بحث کنیم، با دلیل و استدلال در عرفان موجود پیدا می‌کنیم. با این حال تلاش دیگری نیز لازم داریم. در عرفان موجود مشکلی که وجود دارد، این است که بخش‌هایی از این عرفان اهل‌بیت علیهم‌السلام مفقود است؛ لذا بحث تبری، لعن و سلوک با لعن عدوالله را در عرفان موجود نداریم؛ در حالی که این مباحث جدی‌اند. حب اولیا و بغض عدوالله یکی از نقاط نسبتاً مفقود و کمرنگ در عرفان اسلامی موجود است و در عرفان اهل‌بیت علیهم‌السلام باید برجسته شوند و اگر این طور شود، ما فرعون را - که در روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌گفتند جایگاهش در جهنم است - دیگر به دنبال تقدیس فرعون و شیطان و مانند اینها در عرفان اسلامی نخواهیم بود. بخش‌هایی در عرفان اهل‌بیتی هست که در عرفان اسلامی موجود کوچک‌تر از آنی است که باید باشد؛

برای مثال در بحث سلوک با شادی و غم امام معصوم و سلوک با بلا، برخی بحث‌ها در عرفان اسلامی خیلی بزرگ شده و به نظر نمی‌رسد این قدر ارزش داشته باشد؛ مانند بحث چینش مقامات که در واقع در مجموع تعالیم اهل بیت علیهم‌السلام این چیزها را ما خیلی کمتر داریم. اصطلاحاتی که فی الجمله می‌توان نام برد: امیرالمؤمنین دعایی در نهج البلاغه دارند در خطبه ۴۷ درباره مسافر: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَ أَنْتَ الْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ...». این اصطلاح را اگر در کتاب‌های عرفانی موجود و حتی ابن عربی و عبدالرزاق کاشانی پیگیری کنیم، ده‌ها بحث از همین فقره دعای امام می‌بینیم تا اینکه نهایتاً عبدالرزاق اذعان می‌کند که این جمله امام اشاره به اطلاق هویت حق تعالی دارد. حداقل ما با یک روایت و یک آیه قرآن مانند استفاده از یک روایت و یک آیه سید بحر العلوم یک رساله می‌نویسند که شاید بهترین رساله در باب عرفان عملی است و این کاری است که ما دنبال می‌کنیم که با مجموعه روایات و تعالیم اهل بیت علیهم‌السلام، عرفانی را - که ابتدا با اصطلاحات شروع می‌شود - به علم شدن و تبدیل مآثورات اهل بیت علیهم‌السلام به علم عرفان اهل بیته تبدیل کنیم و البته نه با فاصله‌های صد - دویست ساله و تا چند سال آینده یک متن درسی به عنوان عرفان اهل بیت علیهم‌السلام ارائه و تقدیم کنیم.

### حجت الاسلام دکتر فرهودی

مطلبی که در خصوص مباحث آقای دکتر نوروزی می‌شود طرح کرد، این است که ایجاد یک ساختاری است که بر اساس آن بتوان گفت همان گونه علم فقه که داریم، علم عرفان اهل بیته داریم. اگر صرف آنچه از دوره اول اشاره کردید، بله یک گزارش است و شواهدی که در دوره دوم و سوم و چهارم آوردید، نشان می‌دهد اینها دستی بر آتش داشتند و اتفاقاً دستی در سلوک و شهود داشتند؛ لذا به نظرم در استخراج و اصطیاد و استنباط عرفان اهل بیته لازم است و به آسانی نمی‌توانیم بگوییم امکان استخراج هست. نکته بعدی اینکه اکثر آنچه



فرمودید مؤید است و آنچه ما در عرفان اهل‌بیتى دنبال مى‌کنیم، مؤیدات نیست و شبیه آن چیزی است که ما در حال انجام آن هستیم؛ یعنی دانشجو در عنوان خاصی دنبال مؤیدات می‌گردد؛ اما عزمی که شما استادان در پی آن هستید، ایجاد یک ساختار است.

از روایات و تحلیل‌های دیگران همه اینها درحقیقت در فضای ابن عربی آورده‌اند؛ مثلاً همین فرمایش امام‌علی: «داخل فی الاشياء...». حتی می‌بینیم در حوزه عرفان ابن عربی طرح می‌شود و لذا اصراری که بر این بحث‌ها دارند، این است که آیا می‌شود ساختاری را ایجاد کرد که البته ساختار لوازمی دارد.

### حجت‌الاسلام دکتر فرهودی

درست است که بی‌بهره از عرفان اهل‌بیت (علیهم‌السلام) نمی‌شویم، وارد فضا شویم و آن را استخراج و کشف و شهود کنیم و منتظر اینکه عرفای درجه اول ما این علوم را فرصتی کنند به صورت فصل و باب و مسئله و... درآورند. نتیجه آن می‌شود که همین قدم‌هایی است که در یک قرن برداشته می‌شود و قدم بعدی تا قرن بعدی برسد و ما منتظریم که مجموعه‌ای این قدم‌ها را کوچک‌تر و با فاصله نزدیک‌تر بردارد، وگرنه همانی می‌شود که آیت‌الله جوادی آملی فرمودند باید هشت قرن دیگر صبر کنیم. از طرف دیگر معمولاً افراد شاید فرصت این کار را -علی‌رغم داشتن سلوک و شاگردپروری- برای نگارش و نوشتن نداشته باشند. همان طور که صوفیه نخستین همین گونه بودند و چیزی نمی‌نوشتند، مگر اینکه از آنها املا می‌کردند؛ لذا با املا کردن به محضرشان برسیم و اینکه بحث‌هایمان تحت اشراف اینها باشد؛ منتها به هر نحوی به نطق بیایند که یا تأیید کنند آنچه نوشتیم یا خیر، وگرنه با منتظرشدن و با وجود پراکندگی‌های قرنی در رسالات و کتب نباید انتظار به وجود آمدن عرفان اهل‌بیتى داشته باشیم. همین همراهی و تأیید بزرگان این عرصه در حوزه تأثیرگذار است برای رسیدن به عرفان اهل‌بیت (علیهم‌السلام). والسلام.